

باشد در رستاقات و بلوکات. لکن در شهرها و بلاد معتبره به هیچ وجه سگان آنها را بجز اصناف محترفه و نساج و امثال آن تحمیلی نیست.

### در بیان «برآورد» و «بازدید»

بدان که چون خواهند «برآورد» عمل کلی نمایند اولاً یک جزو آن را به مقدار معین تشخیص دهد و بدان نسبت «برآورد» عمل کلی حاصل نماید. مثلاً در تعیین خرج پانصد نفر، یا علیق پانصد رأس اسب یا قاطر یا شتر چون جیره یک نفر مشخص شده که سیزده سیر نان است، و علیق یک رأس اسب یک من جو و دو من کاه، و نواله شتر روزی نیم من آرد جو، آنچه نفر و رأس زیاد شود از آن قرار بالا رود. و به همان قرار چون یک روز معین شد چندین روزه که خواسته باشد معین شود.

همچنین در «بازدید» عمل بنائی، ذریعی از هرگونه عمل آن را از آجرکاری و شمشه کاری و خشت کاری و سفیدکاری و غیره مشخص نمایند که چه قدر مصالح برده و در اجرت ملاحظه کند چند ذرع را یک نفر بنائاً با چند نفر عمله روزی تمام می کند، و در قیمت مصالح رجوع به نرخ وقت نماید. پس عمل را به طریق مساحت عرض و طول و عمق آن را حاصل کرده و خرج آن را به قیاس عمل جزو حساب نماید.

همچنین در عمل «کارخانه» از هر جنس مأكول و مطبوخ چون یک ظرف آن را به تحقیق مشخص نمود کل ظروف آن هر قدر باشد معین شود.

همچنین در عمل «قورخانه» از گلوله و فشنگ و عراده و توپ ریزی و اسباب توپ کشی و غیره.

(فروغستان، ص ۲۶۷ - ۲۷۱)

## شبیستان نکات و گلستان لغات

نکته: بق بقال پشه ایست که بر سر آل یعنی سراب بقیعه آمال پر و بال می زند و دال دلآل راهنمایی است در معرض دلال، که هر که در حیطة ادلال او درآمد لال می شود.

رباعیه

بقال زنده کی طلبد بهر جمع مال

لازم از پی بقا بنگر نام او به فال

دلال گه شتاب و گهی ناز می کند

دل ناز کردن وال بر شتاب دال

حکایت: یکی از سوقیه را که به حیلت جعلت و لجاج مزاج مشهور بود گفتند: تا چند چون عیاری از پی زر در قلب رای چشم بر یاری داری و به آزار خلق تیغ زبان چون الف بر سر هر زاری کشی؟

گفت: این خرده ندانید که بازاری که از آزار عاطل بود، بی حاصل بود.

قطعه

بازار بود خانه و دیوانگه دیوان

دیوانه سوداست از آن مردم بازار

پامال شد آن کس که به بازار درون رفت

بازار ببین پای نهاده به سر زار

(برگرفته از نسخه خطی شبیستان نکات)

یکی از شعرای روزگار همچون الف شعرا، با وجود استقامت طبع از شعر کنار گرفته بود و چون غین بلغا در میان بلای جلا و انزوا هزار فراغت حاصل کرده، یکی از دوستان شامی برکنار احتشام دیدش که دهان عین جوع به لقمه چو بسته بود و ریش دل را به شربت شیر دوا می ساخت. گفتش: چرا با لبان فصیح به انبان فصیح بساخته ای و دال دل از میح مدیح کسان پپرداخته؟ گفتا: ندانسته ای که هر که از دروغ رایش بپردازد، شاید که با دوغ بسازد؟

قطعه

دلیل بر سر مکرست و روغ دال دروغ

همین ز لفظ دروغ آمدست معنی راست

خرد چو آخر لفظ دروغ بیند غین

بداند این که درو عاقبت هزار بلاست

نکته: عطّار اگر عطای طای طیب اخلاق در دل نباشد، کسوت

عار می پوشد؛ و علاّف را اگر لباس سر و پای عف، یعنی پرهیزکاری نبود، چشمه تراز و لای لاف می پیماید.

قطعه

عطّار رایش از ز خدا در پی عطاست

از خَلق طیب خَلق ندارد دمی دریغ

علاّف قلب فالع دل شد به تیغ مکر

بنگر به پیکرش که ببینی غلاف تیغ